

توسعه نهادی از منظر تاریخی*

ها جون چانگ

**
مترجم: جعفر خیرخواهان



۴۶

۱- مقدمه

توسعه نهادی، به ویژه با شعار «حکمرانی خوب»، در سال‌های اخیر محوریت مباحث سیاست توسعه را به خود اختصاص داده است. تشکیلات سیاست توسعه بین‌المللی^۱ شامل صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و دولت‌های اصلی کمک‌دهنده طی یکی دو دهه گذشته محدودیت‌های تأکید پیشین خود بر «اصلاح و واقعی کردن قیمت‌ها» از طریق اصلاحات سیاستی را تشخیص داده‌اند و اهمیت ساختار نهادی که زیربنای نظام قیمت است را پذیرفته‌اند.^۲ اینک آنها تأکید را بر «اصلاح و تصحیح نهادها» گذاشته و به «برقراری شرایط مرتبط با حکمرانی»^۳ متوسل شده‌اند که مسایلی مثل دموکراسی سیاسی، اصلاح حکمرانی شرکتی و اصلاح نظام مالی در آن وجود دارد.

امروزه کسانی در مواضع تهاجمی قرار دارند که معتقدند هر کشور باید مجموعه «نهادهای خوب» (که متأسفانه اغلب تلویحاً با نهادهای ایالات متحده برابر در نظر گرفته می‌شود) را برگزیند، با شرایط گذار حداقلی (۵ تا ۱۰ ساله) برای کشورهای فقیرتر که توافقات گوناگون در سازمان تجارت جهانی، بهترین نمونه از این شرایط هستند. بسیاری از آنها معتقدند

* این اثر ترجمه‌ای است از: Chang, Ha-Joon (2003), "Institutional Development in Historical Perspective",
Printed in: Ha-Joon Chang (ed.), Rethinking Development Economics,
Anthem Press, P.p. 498-519.

** اقتصاددان و عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی مشهد



ضرورت این نهادها در چنان حدی است که باید از طریق مشروط نمودن وام‌های صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی و پیمان‌های دوجانبه و چند جانبه، این نهادها بر کشورهای در حال توسعه تحمیل شوند. ملاک پشتیبانی از چنین ادعایی، حجم فزاینده بررسی‌های انجام شده به ویژه در بانک جهانی و موسسات وابسته به آن است که تلاش می‌کنند همبستگی آماری بین متغیرهای نهادی و توسعه اقتصادی ایجاد نمایند با این فرض که علیت از اولی به سمت دومی جریان دارد.^۴

طبیعی است که نگرانی گسترده‌ای درباره این تلاش‌ها وجود دارد. دلیل بدیهی این است که صندوق و بانک جهانی حق ندارند در این حوزه‌ها دخالت کنند^۵، نمونه‌ای از این موارد، تحمیل مشروط‌سازی‌های مرتبط با حکمرانی شرکتی توسط صندوق طی بحران مالی آسیا است، در حالی که اختیارات اصلی صندوق به مشکل تراز پرداخت‌ها محدود می‌شود. اگر نگاه افراطی داشته باشیم فشار وارده برای پذیرش استانداردهای جهانی نهادی معادل با امپریالیسم نو است. علت دیگر نگرانی این است که استانداردهای خواسته شده از نهادهای کشور در حال توسعه بسیار سطح بالا به نظر می‌رسد یعنی اکثر کشورهای در حال توسعه، اغلب به درستی می‌گویند قادر به «تحمل هزینه» نهادهای باکیفیتی که از آنها خواسته می‌شود نیستند.

چنین انتقادی مهم است اما در غیاب اندیشه‌هایی که کدام نهادها لازم هستند و یا تحت چه شرایطی ماندنی هستند، منتقدان با خطر توجیه هر نوع وضعیت موجود نهادی مواجه‌اند که در کشورهای در حال توسعه وجود دارد. پس راه حل بدیل چیست؟

یک راه حل بدیهی، تشخیص مستقیم «بهترین نهادهای تجربه شده»^۶ است که مناسب کشور خاص در حال توسعه باشد. سپس باید آنها را مستقر کنیم و ببینیم چگونه از عهده مشکلات برمی‌آیند. اما شکست برنامه‌های تعدیل ساختاری در اکثر کشورهای در حال توسعه و شکست «گذار» در اکثر اقتصادهای کمونیستی سابق نشان می‌دهد این روش معمولاً نتیجه نداده و بسیار پرهزینه است.

راه حل بدیل دیگر برای کشورهای در حال توسعه انتظار کشیدن برای تکامل نهادی خودجوش^۷ است. استدلال طرفداران چنین راه حلی این است که برای به دست آوردن نهادهای متناسب با شرایط محلی، بهتر است اجازه دهید آنها به طور طبیعی تکامل یابند. اما چنین تکامل خودجوشی زمان طولانی می‌برد و هیچ تضمینی نیست که حاصل کار، حتی از جنبه ملی، بهینه باشد. سومین راه حل بدیل که از نظر من مرجح است یادگیری از تاریخ است: به توسعه نهادی کشورهای توسعه یافته نگاه کنید زمانی که آنها «کشورهای در حال توسعه» بودند.

بنابراین در این مقاله تلاش می‌کنم درس‌هایی از تاریخ کشورهای توسعه یافته و نه وضعیت کنونی آنها، فرا بگیریم.

۲- تاریخ توسعه نهادی در کشورهای توسعه یافته کنونی

در این بخش، سیر تکاملی شش گروه از نهادها را مورد بحث قرار می‌دهیم که اجزای اساسی ساختار «حکمرانی خوب» در کشورهای توسعه یافته کنونی در فاصله ابتدای قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم تلقی می‌شوند هنگامی که سطوح توسعه آنها مشابه سطح توسعه کشورهای در حال توسعه امروزی بود. این اجزا عبارتند از: دموکراسی، نظام اداری (شامل قوه قضاییه)، حقوق مالکیت، نهادهای حکمرانی شرکتی، نهادهای مالی، و نهادهای رفاهی و کارگری.

۲-۱- دموکراسی

همانطور که همه می‌دانیم مباحثه پرشوری در جریان است که آیا دموکراسی به توسعه اقتصادی کمک می‌کند.^۸ موضع اشخاص در این مورد هر چه که می‌خواهد باشد یک چیز روشن است: کشورهای توسعه یافته کنونی در شرایط استقرار دموکراسی، توسعه پیدا نکردند.

همانطور که در جدول ۱ دیده می‌شود، در دهه ۱۹۲۰ بود که اکثر کشورهای توسعه یافته حق رأی مردان را برای اکثریت جمعیت سفید پوست پذیرفتند، زمانی که بالاخره احراز شرایط مالکیت اموال برای رأی دادن لغو شد که تا آن زمان مانع از رأی دادن بخش‌های فقیرتر جامعه می‌شد. اما فقط در انتهای قرن بیستم بود که همه کشورهای توسعه یافته تعریف حداقلی «دموکراسی» یعنی اعطای حق رأی به هر بزرگسالی بدون ملاحظه مالکیت اموال، صلاحیت تحصیلی، جنسیت و نژاد را پذیرفتند. اسپانیا و پرتغال تا همین اواخر تحت حکومت نظامیان بودند و در دهه ۱۹۷۰ بود که دموکراسی اعاده شد. حق رأی به اقلیت‌های قومی در استرالیا و ایالات متحده آمریکا به ترتیب در ۱۹۶۲ و ۱۹۶۵ داده شد در حالی که حق رأی به زنان در اکثر کشورها پس از جنگ دوم جهانی و در سوئیس در همین اواخر یعنی ۱۹۷۱ داده شد. حتی زمانی که دموکراسی رسماً وارد شد کیفیت آن معمولاً بسیار بد بود. رأی دادن مخفیانه در ابتدای قرن بیستم معرفی شده بود در حالی که رویه‌های انتخاباتی فاسد (مثل خرید رأی، تقلب انتخاباتی فساد قوه مقننه) در اکثر کشورها در قرن بیستم نیز دوام آورد. با چنین انتخابات «پرهزینه‌ای» شگفت آور نبود که مقامات منتخب فاسد باشند. در انتهای قرن نوزدهم، فساد قوه مقننه در ایالات متحده آمریکا به ویژه در مجالس ایالتی چنان وخیم شد که رئیس جمهور آتی ایالات متحده

جدول ۱- ورود دموکراسی به کشورهای توسعه یافته

کشور	حق رأی مردان	حق رأی همگانی
استرالیا	۱۹۰۳ ^(۱)	۱۹۶۲
اتریش	۱۹۰۷	۱۹۱۸
بلژیک	۱۹۱۹	۱۹۴۸
کانادا	۱۹۲۰ ^(۲)	۱۹۷۰
دانمارک	۱۸۴۹	۱۹۱۵
فنلاند	۱۹۱۹ ^(۳)	۱۹۴۴
فرانسه	۱۸۴۸	۱۹۴۶
آلمان	۱۸۴۹ ^(۲)	۱۹۴۶
ایتالیا	۱۹۱۹ ^(۴)	۱۹۴۶
ژاپن	۱۹۲۵	۱۹۵۲
هلند	۱۹۱۷	۱۹۱۹
زلاندنو	۱۸۸۹	۱۹۰۷
نروژ	۱۸۹۸	۱۹۱۳
پرتغال	نامشخص	۱۹۷۰
اسپانیا	نامشخص	۱۹۷۷ (۱۹۳۱)**
سوئد	۱۹۱۸	۱۹۱۸
سوئیس	۱۸۷۹	۱۹۷۱
انگلستان	۱۹۱۸ ^(۵)	۱۹۲۸
ایالات متحده امریکا	۱۹۶۵ (۱۸۷۰)*	۱۹۶۵

منبع: چانگ ۲۰۰۲، جدول ۳-۱
 (!) با احراز صلاحیت نژادی
 (۲) با احراز صلاحیت مالکیتی
 (۳) کمونیست‌ها محروم بودند
 (۴) با اعمال برخی محدودیت‌ها
 (۵) همه مردان و زنان بالای ۳۰ سال
 * حق رأی مردان در ۱۸۷۰ برقرار شد اما بین سال‌های ۱۸۹۰ و ۱۹۰۸ به خاطر محرومیت سیاهان از حق رأی در ایالات جنوبی لغو شد. در ۱۹۶۵ این حق مجدداً برگردانده شد.
 ** حق رأی همگانی در ۱۹۳۱ برقرار شد اما با کودتای نظامی ژنرال فرانکو در ۱۹۳۶ لغو شد. پس از مرگ فرانکو در ۱۹۷۵ این حق مجدداً در ۱۹۷۷ برگردانده شد.

تئودور روزولت تاسف خورد که اعضای شورای شهر نیویورک یعنی کسانی که در فروش علنی آرا به گروه‌های فشار دخیل بودند «همان اندیشه را درباره زندگی عمومی و خدمات کشوری داشتند که یک لاشخور از گوسفند مرده دارد.»^۹

جالب است توجه کنیم اکثر کشورهای در حال توسعه کنونی، حق رأی همگانی را در سطوح توسعه پایین تری نسبت به کشورهای توسعه یافته اختیار کردند (جدول ۲ را نگاه کنید).



جدول ۲- درآمد سرانه در زمان کسب حق رأی همگانی

کشورهای توسعه یافته کنونی (سالی که حق رأی همگانی بدست آمد؛ GDP سرانه)	کشورهای توسعه یافته کنونی (سالی که حق رأی همگانی بدست آمد؛ GDP سرانه)	GDP سرانه (به دلار ۱۹۹۰)
بنگلادش (۱۹۴۷؛ ۵۸۵ دلار) (۱) برمه (۱۹۴۸؛ ۳۹۳ دلار) (۲) مصر (۱۹۵۲؛ ۵۴۲ دلار) اتیوپی (۱۹۵۵؛ ۲۹۵ دلار) هند (۱۹۴۷؛ ۶۴۱ دلار) اندونزی (۱۹۴۵؛ ۵۱۴ دلار) کنیا (۱۹۶۳؛ ۷۱۳ دلار) پاکستان (۱۹۴۷؛ ۶۳۱ دلار) (۱) کره جنوبی (۱۹۴۸؛ ۷۷۷ دلار) تانزانیا (۱۹۶۲؛ ۵۰۶ دلار) زئیر (۱۹۶۷؛ ۷۰۷ دلار) بلغارستان (۱۹۴۵؛ ۱۰۷۳ دلار) غنا (۱۹۵۷؛ ۱۱۵۹ دلار) مجارستان (۱۹۴۵؛ ۱۷۲۱ دلار) مکزیک (۱۹۴۷؛ ۱۸۸۲ دلار) نیجریه (۱۹۷۹؛ ۱۱۸۹ دلار) ترکیه (۱۹۴۶؛ ۱۱۲۹ دلار) کلمبیا (۱۹۵۷؛ ۲۳۸۲ دلار) پرو (۱۹۵۶؛ ۲۷۳۲ دلار) فیلیپین (۱۹۸۱؛ ۲۵۲۶ دلار)	اتریش (۱۹۱۸؛ ۲۵۷۲ دلار) آلمان (۱۹۴۶؛ ۲۵۰۳ دلار) ایتالیا (۱۹۴۶؛ ۲۴۴۸ دلار) ژاپن (۱۹۵۲؛ ۲۲۷۷ دلار) (۳) نروژ (۱۹۱۳؛ ۲۲۷۵ دلار) اسپانیا (۱۹۳۱؛ ۲۷۱۳ دلار) سوئد (۱۹۱۸؛ ۲۵۳۳ دلار) دانمارک (۱۹۱۵؛ ۳۶۳۶ دلار) فنلاند (۱۹۴۴؛ ۳۵۷۸ دلار) فرانسه (۱۹۴۶؛ ۳۸۱۹ دلار) بلژیک (۱۹۴۸؛ ۴۹۱۷ دلار) هلند (۱۹۱۹؛ ۴۰۲۲ دلار) استرالیا (۱۹۶۲؛ ۸۶۹۱ دلار) زلاندنو (۱۹۰۷؛ ۵۳۶۷ دلار) (۴) پرتغال (۱۹۷۰؛ ۵۸۸۵ دلار) انگلستان (۱۹۲۸؛ ۵۱۱۵ دلار) کانادا (۱۹۷۰؛ ۱۱۷۵۸ دلار) (۵) سوئیس (۱۹۷۱؛ ۱۷۱۴۲ دلار) ایالات متحده امریکا (۱۹۶۵؛ ۱۳۳۱۶ دلار)	کمتر از ۱۰۰۰ دلار ۱۰۰۰ دلار - ۱۹۹۹ دلار ۲۰۰۰ دلار - ۲۹۹۹ دلار ۳۰۰۰ دلار - ۳۹۹۹ دلار ۴۰۰۰ دلار - ۴۹۹۹ دلار ۵۰۰۰ دلار - ۹۹۹۹ دلار بیشتر از ۱۰۰۰۰ دلار
<p>یادداشت‌ها: (۱) GDP سرانه در ۱۹۴۸ (۲) سرانه در ۱۹۵۰ (۳) حق رأی همگانی در ۱۹۴۶ هنگام طراحی قانون اساسی توسط نیروهای اشغالگر پس از جنگ جهانی دوم اعطا شد اما تا پایان حکومت نظامی ایالات متحده در ۱۹۵۲ به اجرا در نیامد. (۴) هنگامی که جایگاه دومینون (ناحیه تحت حکومت) بدست آمد. (۵) هنگامی که قانون انتخابات آن سال، حقوق شهروندی کامل را اعطا کرد.</p>		



البته اکثر کشورهای در حال توسعه، برگشت به عقب را در پیشرفت‌های دموکراتیک خود تجربه کردند (دقیقاً به همان شیوه‌ای که کشورهای توسعه یافته تجربه نمودند). اما با این‌که آنها انتخابات را معلق کردند هیچکدام از دولت‌های غیردموکراتیک در کشورهایی که در حال حاضر توسعه نیافته هستند، محرومیت‌گزینی از حق رأی بر اساس ملاک‌هایی مثل مالکیت اموال جنسیت و نژاد را وارد نکردند ملاک‌هایی که به صورت معیاری مشروع برای محرومیت از حق رأی در کشورهای توسعه یافته کنونی در روزهای نخستین، موردپذیرش گسترده قرار گرفته بود.

۲-۲ - نظام اداری و قوه قضائیه

تا سده هجدهم و در برخی موارد حتی پیش از آن، فروش مناصب دولتی (و القاب) عملی متداول در اکثر کشورهای توسعه یافته بود^{۱۱} که برخی اوقات قیمت فروش نیز اعلان عمومی می‌شد. در اکثریت این کشورها تا حدودی به دلیل خرید و فروش علنی مناصب دولتی این مناصب رسماً مالکیت خصوصی تلقی می‌شد. برای مثال در انگلستان تا پیش از انجام اصلاحات در ابتدای قرن نوزدهم، وزارتخانه‌های دولتی، تشکیلات دولتی غیر پاسخگو به مجلس نمایندگان بودند، حق الزحمه (و نه حقوق) به کارکنان خود می‌پرداختند و اداراتی عقب‌مانده را به صورت مناصب تشریفاتی حفظ می‌کردند.^{۱۱}

نظام «تاراج»^{۱۲} که در آن مناصب دولتی به وفاداران حزب حاکم اختصاص می‌یافت، عنصری کلیدی در سیاست امریکایی از هنگام ظهور نظام دو حزبی در ۱۸۲۸ با انتخاب رئیس‌جمهور جکسون بود، در اسپانیا و پرتغال نیز این امری شایع بود. به علاوه پارتی بازی گسترده حتی در کشورهایی مثل پروس، که پیش‌تاز نظام اداری مدرن بود وجود داشت. فوختواگنر استدلال می‌کند که حتی پس از اصلاح نظام اداری گسترده در دوره فردریک ویلیام اول، پارتی بازی هنوز رایج و بسیاری مناصب اساساً موروثی بود.^{۱۳}

با فروش مناصب، نظام تاراج و پارتی بازی، شگفت‌آور نیست که دانش حرفه‌ای به روشنی در نظام اداری اکثر کشورهای توسعه یافته فعلی تا انتهای قرن نوزدهم وجود نداشته است. تا هنگام تصویب قانون پندلتون در ۱۸۸۳، هیچکدام از بوروکرات‌های فدرال ایالات متحده در شرایط رقابتی استخدام نشدند. کمتر از نصف آنها در انتهای قرن نوزدهم به شکل رقابتی استخدام شدند. فقط از طریق فرایند طولانی ترسیم شده اصلاحات، که با پروس در قرن هجدهم شروع شد، نظام اداری کشورهای توسعه یافته فعلی توانایی نوسازی را پیدا کرد.

قوه قضائیه اغلب فاقد کارشناسان حرفه‌ای و مستقل بود. برای مثال در ایتالیا تا انتهای قرن

نوزدهم، قضات معمولاً پیشینه‌ای در حقوق نداشتند و به گفته یک تاریخ نگار، قدرت دفاع از خود در برابر سوء استفاده‌های سیاسی را نداشتند چه برسد که از دیگران دفاع کنند؟^{۱۴} تا ابتدای قرن بیستم، قوه قضائیه در اکثر کشورها آمادگی چشم پوشی از جرایم طبقه متوسط را داشت به طوری که با جرایم طبقه متوسط در مقایسه با جرایم طبقه کارگر با نرمی برخورد می‌شد.^{۱۵}

۲-۳- حقوق مالکیت

در این بخش نمی‌خواهیم تکامل نظام‌های حقوق مالکیت را شرح دهیم، چون دامنه گسترده‌ای از نهادها را در برمی‌گیرد (مثلاً حقوق قراردادها، حقوق شرکت‌ها، حقوق ورشکستگی، حقوق ارث حقوق مالیات، حقوق زمین، مقررات برنامه‌ریزی شهری و غیره). اما اظهار نظری که جای آن خالی است این است که تاکید کنونی بر حمایت قوی از حقوق مالکیت نابجا است، چون صیانت از برخی حقوق مالکیت به توسعه اقتصادی آسیب رسانده است. نمونه‌های تاریخی بسیاری نشان می‌دهد نقض برخی حقوق مالکیت موجود به نفع توسعه اقتصادی بوده است. نظام حصارکشی انگلیسی، تصرف عدوانی در مناطق غرب میانه ایالات متحده طی قرن نوزدهم، اصلاحات ارضی شرق آسیا و ملی سازی در اتریش و فرانسه پس از جنگ دوم جهانی، از جمله این نمونه‌ها هستند.

از این رو در این بخش، فقط یک عنصر نظام حقوق مالکیت که بررسی مقایسه‌ای آن آسان است یعنی نهادهای حقوق مالکیت معنوی^{۱۶} را ملاحظه می‌کنیم. تصویری که از نظام‌های حقوق مالکیت معنوی در کشورهای توسعه یافته کنونی ظاهر می‌شود این است که آنها بر طبق استانداردهای زمانه ما «ناقص» بوده‌اند.^{۱۷} نظام ثبت اختراعات در اکثر کشورها فاقد الزامات افشاگری بود، هزینه‌های بسیار زیادی صرف تشکیل پرونده و پردازش درخواست ثبت اختراع می‌شد و حمایت اندکی از دارنده حق اختراع می‌کرد. اکثر قوانین ثبت اختراع در مورد اصالت اختراع با تسامح برخورد می‌کردند. برای مثال در ایالات متحده امریکا پیش از تجدیدنظر قانون ثبت اختراع در ۱۹۳۶، حق اختراعات بدون هیچ اثباتی از اصالت آن اعطا می‌گردید. تا انتهای قرن بیستم معدود کشورهایی اجازه ثبت اختراعات برای مواد شیمیایی و دارویی (در مقایسه با فرایند آنها) را اجازه می‌دادند.^{۱۸}

این قوانین، حمایت بسیار ناکافی، به ویژه در رابطه با حمایت از حقوق مالکیت معنوی خارجی اعطا می‌کردند. در اکثر کشورها مثل انگلستان (قبل از ۱۸۵۲)، هلند، اتریش و فرانسه ثبت اختراع «اختراعات وارداتی» توسط تبعه‌های این کشورها به صراحت اجازه داده می‌شد.



مورد سوئیس و هلند در رابطه با قوانین ثبت اختراع دقت بیشتری می‌طلبند.^{۱۹} هلند در ۱۹۸۶، قانون ثبت اختراع ۱۸۱۷ را لغو کرد که تا حدی به علت ماهیت ناقص (حتی با استانداردهای آن زمان) آن قانون بود و همچنین به خاطر تأثیرپذیری از جنبش ضد ثبت اختراع که اروپا را در آن زمان در می‌نوردید. سوئیس تا ۱۸۸۸ هیچ گونه حقوق مالکیت معنوی در مورد اختراعات را نپذیرفت، در آن سال یک قانون ثبت اختراع که فقط از اختراعات مکانیکی حمایت می‌کرد معرفی شد.^{۲۰} فقط در ۱۹۰۷ بود که تا حدودی به واسطه تحدید تحریم‌های تجاری از آلمان در تلافی استفاده سوئیس از اختراعات شیمیایی و دارویی آن کشور، قانون ثبت اختراعات بوجود آمد. اما مواد شیمیایی تا ۱۹۷۸ همچنان غیرقابل ثبت اختراع باقی ماندند.^{۲۱}

در سایر حوزه‌های حقوق مالکیت معنوی، از قبیل حق کپی و نشان تجاری، میزان حمایت بسیار کمتر از آن چیزی بود که از کشورهای در حال توسعه امروز خواسته می‌شود. برای مثال ایالات متحده آمریکا حق کپی شهروندان خارجی را تا ۱۸۹۱ به رسمیت نشناخت در حالی که آلمان در انتهای قرن نوزدهم قانون نشان تجاری انگلیس را در سطحی وسیع نقض می‌کرد.

۲-۴- نهادهای حکمرانی شرکتی

حتی در توسعه‌یافته‌ترین کشورها (انگلستان و ایالات متحده)، اکثر نهادهای اساسی که این روزها نظام «حکمرانی شرکتی مدرن» در نظر گرفته می‌شوند پس از و نه پیش از توسعه صنعتی آنها ظاهر شدند.

در اکثر کشورها تا دهه‌های ۱۸۶۰ تا ۱۸۷۰، مسئولیت محدود که بدون آن هیچ شرکت مدرنی براساس مالکیت سهام وجود نمی‌داشت امری رایج نبود بلکه امتیازی بود که به پروژه‌های پرریسک با روابط خوب دولتی (مثلاً شرکت هند شرقی انگلستان) اعطا می‌شد. درحقیقت تا انتهای قرن نوزدهم، افراد بسیاری از جمله اقتصاددانی مثل آدام اسمیت مخالف مسئولیت محدود بودند چون که به «مخاطره اخلاقی» از جانب مالکان مسلط و مدیران سلطه‌جو منجر می‌شد.

تا دهه ۱۹۳۰، اساساً هیچگونه قاعده مؤثری در مورد حسابرسی و افشای اطلاعات شرکت‌ها حتی در توسعه‌یافته‌ترین اقتصاد آن دوران یعنی انگلستان وجود نداشت. انگلستان در ۱۸۴۴ حسابرسی خارجی شرکت‌ها را اجباری ساخت اما مجدداً در ۱۸۵۶ اختیاری شد. فقط با تصویب قانون شرکت‌ها در ۱۹۰۰ بود که حسابرسی خارجی مجدداً اجباری شد. اما بنگاه‌ها الزام صریحی نداشتند که نتایج حسابرسی را منتشر سازند؛ نهایتاً در ۱۹۰۷ گزارش دهی ترازنامه اجباری شد.

حتی در آن زمان هم اکثر شرکت‌ها از راه گریز در قانون سوءاستفاده می‌کردند چون قانون دوره زمانی گزارش‌دهی را مشخص نکرده بود آنها ترازنامه مشابهی را هر سال گزارش می‌کردند. باین‌که این راه گریز در ۱۹۲۸ بسته شد، قوانین افشا هنوز هم طبق معیارهای جدید تا وضع قانون شرکت‌ها در ۱۹۴۸ ضعیف بودند. اصناف استدلال می‌کردند «توسعه بازار سرمایه بر اساس حقوق گسترده سهامدار و تهدید تصرف عدوانی بنگاه‌ها، پدیده نسبتاً جدیدی در انگلستان بود اگر چه انگلستان پیش‌تاز گزارش‌دهی مالی جدید بود و سنت حقوق عرفی داشت.»^{۲۲}

تا انتهای قرن نوزدهم، قوانین ورشکستگی به سمت تنبیه تجار ورشکسته تمایل داشت و آنها را در زندان بدهکاران می‌انداخت، زیرا آنها را بی‌بندوبار یا دغل‌کار تلقی می‌کردند. فقط در انتهای قرن نوزدهم بود که در قانون ورشکستگی، راهی دیده شد تا به ورشکستگان فرصت دیگری بدهند و کشورها، قوانین ورشکستگی جدید را معرفی کردند.

قانون رقابت تا ابتدای قرن بیستم در هیچ کشوری وجود نداشت. ایالات متحده امریکا قانون ضد تراست شرم‌ان را در ۱۸۹۰ معرفی نمود اما دادگاه عالی در ۱۸۹۵ آن را غیرمعتبر دانست. این قانون تا ۱۹۰۲ یعنی هنگامی که رئیس‌جمهور تئودور روزولت آن را علیه هلدینگ راه‌آهن جی‌بی‌مورگان و شرکت اوراق بهادار شمالی بکار برد، عمدتاً علیه اتحادیه‌های کارگری بکار رفت به جای این‌که علیه شرکت‌های بزرگ باشد. سرانجام در ۱۹۱۴ با وضع قانون ضد تراست کلایتون بود که کاربرد قانون ضدانحصار علیه اتحادیه‌ها ممنوع شد و ایالات متحده امریکا دارای قانون رقابت واقعی را شد. کشورهای توسعه‌یافته کنونی اروپا نگاه لطیف‌تری به کارتل‌ها داشتند و در هر صورت تا اواسط قرن بیستم قانون رقابت را وضع نکردند.

۲-۵- نهادهای مالی

تا اواسط قرن بیستم نظام‌های مالی جدید با بانکداری گسترده و کاملاً نظارت شده، بانک مرکزی و بازار اوراق بهادار کاملاً تنظیم شده، حتی در اکثر کشورهای توسعه‌یافته وجود نداشت. نظام بانکداری در کشورهای توسعه‌یافته کنونی به کندی ایجاد گردید.^{۲۳} حتی در انگلستان کشوری با پیشرفته‌ترین نظام بانکداری تا اواسط قرن بیستم، ادغام کامل مالی فقط در دهه ۱۹۲۰ میسر شد زمانی که نرخ سپرده شهر و روستا یکسان شد. در فرانسه، توسعه نظام بانکی حتی تأخیر بیشتری داشت به طوری که کاربرد گسترده اسکناس فقط در اواسط قرن نوزدهم ظاهر شد (در حالی که در انگلستان از قرن هجدهم اسکناس رواج داشت) و ۷۵٪ جمعیت تا سال ۱۸۶۳ به نظام بانکی دسترسی نداشتند.



در کشورهای توسعه یافته کنونی، فقط از ابتدای قرن بیستم به بعد بود که بانک‌ها، مؤسسات حرفه‌ای اعطای وام شدند. قبل از آن، روابط شخصی تأثیر قوی بر تصمیمات وام‌دهی بانک داشتند. برای مثال در سرتاسر قرن نوزدهم، بانک‌های ایالات متحده، حجم عظیمی پول به مدیران خود، اقوام و سایر کسانی که می‌شناختند، می‌دادند. بانک‌های اسکاتلند در قرن هجدهم و بانک‌های انگلیس در قرن نوزدهم اساساً انجمن‌های خودیاری برای تجاری بود که اعتبار می‌خواستند و شباهتی به بانک‌های امروزی نداشتند.

مقررات بانکداری به شدت ناکافی بود و ایالات متحده آمریکا اجازه «بانکداری پرخطر» را می‌داد که «اصولاً تفاوتی با عملیات جعل اسکناس نداشت».^{۲۴} در سال ۱۹۲۹، نظام بانکداری ایالات متحده هنوز از «هزاران بانک و مؤسسات دلالی کوچک با مدیریت آماتوری و بدون نظارت تشکیل می‌شد.»^{۲۵} حتی در اقتصادهای نسبتاً پیشرفته آلمان و بلژیک، برقراری نظم در امور بانکداری از دهه ۱۹۳۰ شروع شد.

بانک‌های مرکزی که اکثراً آن را سنگ بنای نظام بانکداری جدید تلقی می‌کنند نیز به کندی توسعه می‌یافتند. با این‌که مفید بودن آن به عنوان آخرین وام‌دهنده^{۲۶} را برخی محافل از قرن هفدهم تشخیص می‌دادند، افراد بسیاری در آن دوران با ایجاد بانک مرکزی مخالفت می‌ورزیدند. به همان طریقی که آنها نگران اثر «مخاطره اخلاقی» قانون ورشکستگی بودند با وضع این قانون مخالفت می‌ورزیدند. آنها معتقد بودند بانک مرکزی، ریسک‌پذیری بی‌حد و حصر را تشویق می‌کند چون وام‌گیرندگان بی‌احتیاط را در هنگام مشکلات نجات می‌دهد.^{۲۷} این احساس را هربرت اسپنسر به بهترین وجه خلاصه کرده است «نتیجه نهایی تحت حمایت گرفتن بشر از اثرات بلاهت و بی‌شعوری، تنها گذاشتن مردم جهان با احمق‌ها است».^{۲۸}

ریکس بانک سوئد اسماً نخستین بانک مرکزی رسمی در جهان بود (تأسیس شده در ۱۶۸۸) اما تا ابتدای قرن بیستم، نتوانست نقش مناسب بانک مرکزی را ایفا کند چون علاوه بر سایر چیزها، انحصار انتشار اسکناس را نداشت. بانک انگلستان در ۱۶۹۴ تأسیس شد و نقش آخرین وام‌دهنده را از قرن هجدهم (یا از برخی جهات در نیمه نخست قرن نوزدهم) پذیرفت. اما فقط در ۱۸۴۴ بود که بانک مرکزی واقعی نخستین بانک از این نوع در جهان شد.

همانطور که در جدول ۳ دیده می‌شود، تا ابتدای قرن بیستم، کشورهایایی از قبیل سوئد آلمان، ایتالیا، سوئیس و ایالات متحده آمریکا فاقد بانک مرکزی بودند. سیستم فدرال رزرو ایالات متحده در ۱۹۱۳ بوجود آمد اما تا ۱۹۱۵ فقط ۳۰٪ بانک‌ها (با ۵۰٪ دارایی کل بانک‌ها) در این نظام عضویت داشتند. در ۱۹۲۹، ۶۵٪ بانک‌ها هنوز خارج از این نظام بودند، اگرچه در این زمان

فقط ۲۰٪ دارایی کل بانک‌ها را داشتند. منظور این است که در ۱۹۲۹، هنوز شانزده هزار بانک کوچک خارج از حوزه قانون بودند. هر ساله چند صد تا از این بانک‌ها ورشکست می‌شدند.^{۲۹} همچنین تا وقوع بحران بزرگ، هیات فدرال رزرو عملاً تحت کنترل وال استریت بود.^{۳۰}

جدول ۳- توسعه بانکداری مرکزی در کشورهای توسعه یافته کنونی

سال تأسیس	سالی که انحصار انتشار اسکناس را بدست آورد	
۱۶۸۸	۱۹۰۴	سوئد
۱۶۹۴	۱۸۴۴	انگلستان
۱۸۰۰	۱۸۴۸ ^(۱)	فرانسه
۱۸۱۴	پس از دهه ۱۸۶۰	هلند
۱۸۲۹	۱۸۷۴	اسپانیا
۱۸۴۷	۱۸۹۱ ^(۲)	پرتغال
۱۸۵۱	۱۸۵۱	بلژیک
۱۸۷۱	۱۹۰۵	آلمان
۱۸۹۳	۱۹۲۶	ایتالیا
۱۹۰۷	۱۹۰۷	سوئیس
۱۹۱۳	پس از ۱۹۲۹ ^(۳)	ایالات متحده

منبع: جانگ ۲۰۰۲، جدول ۳ و ۳
 ۱. تحت کنترل خود بانکدارها تا ۱۹۳۶
 ۲. انحصار قانونی انتشار اسکناس در ۱۸۸۷ برقرار شد اما به علت مقاومت سایر بانک‌هایی که اسکناس منتشر می‌کردند انحصار عملی فقط در ۱۸۹۱ بدست آمد. بانک پرتغال هنوز ۱۰۰٪ خصوصی بوده و قادر به مداخله در بازار پول نیست.
 ۳. ۶۵٪ بانک‌ها، ۲۰٪ دارایی بانک‌ها در خارج از نظام فدرال رزرو را تا ۱۹۲۹ داشتند.

برقراری نظم در مورد اوراق بهادار نیز دیرتر از موعد انجام شد. تنظیم جدی اوراق بهادار تا دهه ۱۹۳۰ حتی در انگلستان و ایالات متحده امریکا که بازار اوراق بهادار بسیار توسعه یافته بود تحقق نیافت (قانون جلوگیری از تقلب (در سرمایه‌گذاری) انگلستان در ۱۹۳۹ و قانون اوراق بهادار فدرال ایالات متحده امریکا در ۱۹۳۳ وضع شد). انگلستان با قانون خدمات مالی در ۱۹۸۶، نظام جامع تنظیم اوراق بهادار را بوجود آورد.

مالیه عمومی نیز وضعیت مشابهی داشت. ظرفیت مالی دولت، در اکثر کشورهای توسعه یافته کنونی تا ابتدای قرن بیستم کاملاً ناکافی باقی ماند یعنی تا زمانی که اکثر کشورها مالیات بردرآمد نداشتند. قبل از این که انگلستان مقررات مالیات بر درآمد را در ۱۸۴۲، وضع کند کشورها از این ابزار فقط در مواقع اضطراری مثل جنگ استفاده می‌کردند. حتی در انگلستان، تا ۱۸۷۴ گلدستون مبارزات انتخاباتی خود را با وعده حذف مالیات بر درآمد شروع کرد. سوئد با وجود شهرتی که در سال‌های بعد به عنوان کشوری با مالیات بر درآمد بالا به دست آورد، تا سال ۱۹۳۲ مالیات بر درآمد نداشت. در ایالات متحده امریکا، قانون مالیات بردرآمد بلااثر شد چون دادگاه عالی آن را



«مخالف قانون اساسی» تشخیص داد. لایحه مالیاتی متعاقب آن در ۱۸۹۸ رد شد و تنها شانزدهمین متمم در ۱۹۱۳ اجازه تصویب مالیات بر درآمد فدرال را داد. اما نرخ مالیات برای درآمدهای خالص بالای ۳۰۰۰ دلار یک درصد بود که در درآمدهای بیش از ۵۰۰ هزار دلار به ۷ درصد می‌رسید.

به دلیل قابلیت محدود مالیات‌ستانی، منابع مالی دولت به ویژه دولت‌های محلی به هم ریخته بود؛ نمونه‌های گویای این مسئله ناتوانی همزمان تعدادی از دولت‌های ایالتی امریکا از بازپرداخت وام‌های انگلیس در ۱۸۴۲ بود. پس از این نكول‌ها، مقامات مالی انگلستان بر دولت فدرال ایالات متحده فشار آوردند که تعهدات بدهی ایالت‌ها را برعهده گیرد (که رویدادهای برزیل پس از نكول ایالت میناس گردیس در ۱۹۹۹ را به یاد می‌آورد) هنگامی که فشار به صفر رسید، نشریه تایمز تلاش دولت فدرال ایالات متحده برای فراهم کردن وام جدید در آن سال را به دیده تحقیر نگریست و نوشت: «مردم ایالات متحده شاید کاملاً ترغیب شده باشند که انواع معینی از اوراق بهادار وجود دارند که هیچ میزان پول، هر اندازه زیاد، نمی‌تواند ارزش آنها را نشان دهد و این گروه، اوراق بهادارشان ممتاز هستند.»^{۳۱}

۲-۶- نهادهای رفاهی و کارگری

همانطور که جدول ۴ نشان می‌دهد، نهادهای رفاه اجتماعی (مثلاً بیمه حوادث کارگری بیمه درمان، مستمری دولتی، بیمه بیکاری) در کشورهای توسعه‌یافته کنونی در انتهای قرن نوزدهم ظاهر شدند. توسعه این نهادها ناشی از افزایش قدرت سیاسی گروه‌هایی از مردم، پس از گسترش حق رأی عمومی در این دوره و فعالان اتحادیه‌های کارگری بود. البته هیچ رابطه مستقیمی بین گسترش حق رأی عمومی و توسعه نهادهای رفاهی وجود ندارد. در حالی که در مواردی مثل زلاندنو وابستگی روشنی بین گسترش حق رأی عمومی و توسعه نهادهای رفاهی وجود دارد، در مواردی مثل آلمان، نهادهای رفاهی در شرایط حق رأی نسبتاً محدود به سرعت رشد کردند.

در واقع آلمان پیش‌تاز در این حوزه بود. آلمان نخستین کشوری بود که بیمه حوادث کارگری (۱۸۷۱) بیمه درمان (۱۸۸۳) و مستمری دولتی (۱۸۸۹) را معرفی کرد در حالی که فرانسه نخستین کشوری بود که بیمه بیکاری (۱۹۰۵) را معرفی نمود. نهادهای رفاهی اولیه آلمان خصیصه کاملاً امروزی (یعنی پوشش همگانی) داشتند و ظاهراً مورد تحسین فراوان چپ‌های فرانسه در آن زمان قرار گرفتند.^{۳۲}

جدول ۴- ایجاد نهادهای رفاه اجتماعی در کشورهای توسعه یافته کنونی

بیمه حوادث کارگری	بیمه درمان	مستمری	بیمه بیکاری	
۱۸۷۱	۱۸۸۳	۱۸۸۹	۱۹۲۷	آلمان
۱۸۸۱	۱۹۱۱	۱۹۴۶	۱۹۲۴	سوئیس
۱۸۸۷	۱۸۸۸	۱۹۲۷	۱۹۲۰	اتریش
۱۸۹۴	۱۹۰۹	۱۹۳۶	۱۹۰۶	نروژ
۱۸۹۵	۱۹۶۳	۱۹۳۷	۱۹۱۷	فنلاند
۱۸۹۷	۱۹۱۱	۱۹۰۸	۱۹۱۱	انگلستان
۱۸۹۸	۱۹۱۱	۱۹۰۸	۱۹۱۱	ایرلند
۱۹۸۹	۱۸۸۶	۱۸۹۸	۱۹۱۹	ایتالیا
۱۸۹۸	۱۸۹۲	۱۸۹۱	۱۹۰۷	دانمارک
۱۸۹۸	۱۸۹۸	۱۸۹۵	۱۹۰۵	فرانسه
۱۹۰۰	۱۹۳۸	۱۸۹۸	۱۹۳۸	زلاندنو
۱۹۰۰	۱۹۴۲	۱۹۱۹	-	اسپانیا
۱۹۰۱	۱۸۹۱	۱۹۱۳	۱۹۳۴	سوئد
۱۹۰۱	۱۹۲۹	۱۹۱۳	۱۹۱۶	هلند
۱۹۰۲	۱۹۴۵	۱۹۰۹	۱۹۴۵	استرالیا
۱۹۰۳	۱۸۹۴	۱۹۰۰	۱۹۲۰	بلژیک
۱۹۳۰	۱۹۷۱	۱۹۲۷	۱۹۴۰	کانادا
۱۹۳۰	ندارد	۱۹۳۵	۱۹۳۵	ایالات متحده آمریکا
۱۹۶۲	۱۹۸۴	۱۹۸۴	۱۹۸۴	پرتغال

توجه:
کشورها براساس زمان ایجاد بیمه حوادث کارگری مرتب شده است (که با آلمان در سال ۱۸۷۱ شروع می شود). اگر سال برقراری این بیمه برای دو کشور یکسان بود کشوری که بیمه درمان را زودتر ایجاد کرده ابتدا آمده است.
سالها شامل طرحهایی می شود که ابتدا داوطلبانه و با کمک دولت بود و نیز طرحهایی که اجباری بود. ایرلند در سالهای مذکور مستعمره انگلستان بود.
با این که برخی نهادهای رفاه اجتماعی در پرتغال از دهه ۱۹۶۰ به بعد وجود داشت آنها به صورت نظام بسیار پراکنده ای شامل رژیمهای ناقص تنظیم بیمه اجتماعی گروههای اجتماعی معین تا ۱۹۸۴ باقی ماندند.

منبع: چانگ ۲۰۰۲، جدول ۳-۴

نهادهای رفاه اجتماعی به محض ایجاد، به سرعت گسترش یافتند. در ۱۸۷۵، هیچکدام از ۱۹ کشور فهرست شده در جدول ۴، چهار نهاد به استثنای بیمه حوادث کارگری که آلمان در ۱۸۷۱ برقرار کرد را نداشتند. اما در ۱۹۲۵، شانزده کشور بیمه حوادث کارگری، سیزده کشور بیمه درمان دوازده کشور مستمری بازنشستگی و دوازده کشور بیمه بیکاری داشتند.

نهادهای موثر کارگری (مثلاً مقررات کار کودکان، ساعات کار، ایمنی محل کار) تا آن زمان حتی در پیشرفته ترین کشورها ظاهر نشدند. مقررات کار کودکان در انتهای قرن هجدهم یا ابتدای قرن نوزدهم شروع شد اما اکثر این قوانین تا انتهای قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم ضعیف بودند و اجرا نمی شدند (جدول ۵ را ببینید).



تا ابتدای قرن بیستم، مقررات ساعات کار یا شرایط کار برای کارگران مرد در اکثر کشورها غیرقابل تصور بود. مثلاً در ۱۹۰۵ دادگاه عالی ایالات متحد در پرونده مشهوری اعلام کرد قانون ۱۰ ساعت کار برای نانوایان که ایالت نیویورک وضع کرده است خلاف قانون اساسی است چون «نانوایان را از آزادی کارکردن به اندازه‌ای که دوست دارند محروم می‌سازد.»^{۳۳}

در نتیجه حتی حداقل مقررات درباره ساعات و شرایط کار بزرگسالان در اکثر کشورهای توسعه یافته کنونی تا انتهای قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم اتفاق نیفتاد. فقط در قرن بیستم بود که به تدریج شاهد مقررات «جدید» درباره شرایط کار هستیم. در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ بیشتر کشورها ساعت کار ۴۸ ساعت در هفته را برقرار ساختند.

جدول ۵- برقراری مقررات کار کودکان در کشورهای توسعه یافته کنونی

نخستین تلاش برای تنظیم مقررات (عمدتاً بی‌اثر)	نخستین تنظیم جدی	تنظیم نسبتاً جامع و کاملاً اجرا شده	
۱۸۷۸	۱۸۴۲	؟	اتریش
۱۸۰۲	۱۸۳۳	۱۸۷۸	انگلستان
۱۹۳۹	۱۸۵۳-۴	۱۸۷۸	پروس
۱۸۴۱	؟	؟	فرانسه
۱۸۴۲	۱۹۰۴-۱۴	۱۹۳۸	ایالات متحده امریکا
۱۸۴۶	۱۸۸۱	۱۹۰۰	سوئد
۱۸۶۱	؟	؟	ساکسونی
۱۸۷۳	۱۹۲۵	؟	دانمارک
۱۸۷۳	۱۹۰۰	؟	اسپانیا
۱۸۷۴	؟	؟	هلند
۱۸۷۷	؟	؟	سوئیس
۱۸۷۸	۱۹۰۹	؟	بلژیک
۱۸۹۲	؟	؟	نروژ
۱۹۰۲	؟	؟	ایتالیا
۱۹۱۳	؟	؟	پرتغال

منبع: چانگ، ۲۰۰۰، جدول ۳۰۵

۳- توسعه نهادی کشورهای در حال توسعه؛ گذشته و حال

نخستین نکته‌ای که از بررسی تاریخی ما به دست می‌آید این است که از لحظه‌ای که نیاز به نهادهایی تشخیص داده شد معمولاً ده‌ها سال، اگر نگوئیم صدها سال، زمان برده است تا کشورهای توسعه یافته کنونی، چنین نهادهایی را توسعه دهند. همچنین باید اشاره کرد کشورهای توسعه یافته کنونی غالباً عقب‌گرد را در این فرایند تجربه کردند. برای روشن شدن این نکته، چند مثال ارائه می‌دهیم.

تکامل دموکراسی به زمان طولانی نیاز داشت. به طور مثال در فرانسه و سوئیس تقریباً ۱۰۰ سال طول کشید (۱۸۴۸ تا ۱۹۴۶ و ۱۸۷۹ تا ۱۹۷۱) تا از حق رأی مردان به حق رأی همگانی برسند. نیاز به نظام اداری حرفه‌ای مدرن از قرن هیجدهم کاملاً درک شده بود اما تنها در اواخر قرن نوزدهم بود که چنین نظام اداری در اکثر کشورهای توسعه‌یافته کنونی به وجود آمد. ارزش نهادهای مسئولیت محدود از قرن شانزدهم شناخته شده بود یعنی زمانی که منشور سلطنتی اجازه می‌داد مسئولیت محدود به شرکت‌های بزرگ و پرریسک (مثل شرکت هندشرفی انگلستان) داده شود اما مسئولیت محدود حتی در توسعه‌یافته‌ترین کشورهای آن زمان تا اواسط قرن نوزدهم عمومیت نیافت. نیاز به بانک مرکزی در برخی مجامع از قرن هفدهم تشخیص داده شد اما نخستین بانک مرکزی واقعی یعنی بانک انگلستان در ۱۸۴۴، ایجاد شد و همین‌طور سایر موارد. اشاعه نهادهای جدید از کشور «نوآور» به بقیه کشورهای توسعه‌یافته کنونی نیز زمان قابل ملاحظه‌ای برد. ^{۳۴} مدت زمانی بین ۲۰ سال (مثلاً در مورد مستمری بازنشستگی، بیمه بیکاری) و ۱/۵ قرن (در مورد بانک مرکزی مدرن) از نوآوری نهادی تا اقتباس آن توسط اکثریت کشورهای توسعه‌یافته کنونی طول کشید. هنگامی که به دوره زمانی بین نوآوری نهادی تا اقتباس آن به شکل «استاندارد بین‌المللی» بین کشورهای توسعه‌یافته کنونی می‌رسیم (منظور این‌که تقریباً همه کشورها آن را اقتباس کردند) صحبت از دهه‌ها نیست بلکه نسل‌ها باید بگذرد. دلایل متعددی برای چنین آهنگ آهسته توسعه نهادی در کشورهای توسعه‌یافته کنونی وجود دارد.

اول از همه، به ویژه در مراحل اولیه توسعه، اکثر نهادها اقتباس نشدند یا وقتی اقتباس شدند ناکارا باقی ماندند چون هزینه نهادها «قابل تحمل» نبود. غیبت رفاه اجتماعی و مقررات نیروی کار، بدیهی‌ترین نمونه‌ها از این لحاظ هستند؛ به علاوه اکثر نهادهای حکمرانی شرکتی و تأمین مالی در زمان‌های اولیه ناکارا باقی ماندند چون منابع کافی برای مدیریت و ضمانت اجرای آنها وجود نداشت.

دوم آنکه در اکثر موارد نهادها مورد پذیرش قرار نگرفتند با این‌که هزینه‌هایشان «قابل تحمل» بود چون (حداقل در کوتاه مدت) از جانب کسانی که با معرفی نهادها زیان می‌دیدند مقاومت وجود داشت. مقاومت در برابر دموکراسی، مقررات کار یا مالیات بر درآمد توسط طبقات متمول و سرمایه‌دار احتمالاً بهترین مثال در این زمینه هستند.

سوم آنکه نهادها برخی اوقات مورد پذیرش قرار نمی‌گرفتند چون منطق اقتصادی پشت آنان در آن زمان به درستی درک نمی‌شد. مقاومت در برابر مسئولیت محدود یا بانک مرکزی حتی توسط اکثر کسانی که از چنین نهادهایی سود می‌بردند، نمونه‌های خوب در این زمینه هستند.



چهارم آنکه نهادهایی نیز وجود داشتند که پذیرفته نشدند چون «تبعیض‌های دوره‌ای» معینی وجود داشتند حتی هنگامی که هزینه‌هایشان ظاهراً «قابل تحمل» بود و منطق پشت آنها درک می‌شد. استقرار دیر هنگام نظام اداری حرفه‌ای در ایالات متحد در نتیجه تبعیض جکسونین علیه حرفه‌گرایی، یا معرفی دیر هنگام حق رأی زنان در سوئیس، بهترین نمونه در این مورد هستند.

پنجم آنکه توسعه نهادی برخی اوقات به تاخیر می‌افتد چون بین برخی نهادها وابستگی متقابل وجود دارد که نیازمند توسعه همزمان نهادهای مرتبط است. برای مثال بدون توسعه نهادهای مالی عمومی برای جمع‌آوری مالیات، پرداخت هزینه‌های نظام اداری حرفه‌ای مدرن دشوار بود و بدون نظام اداری مالیاتی توسعه‌یافته، توسعه نهادهای مالی عمومی دشوار بود. تصادفی نیست که توسعه نظام اداری مدرن دوشادوش توسعه ظرفیت مالیاتی دولت پیش رفت. به دانش تاریخی مفصل‌تری نیاز است تا توضیح دهیم چرا یک نهاد خاص در یک کشور خاص در یک زمان خاص اقتباس نشد و جای پرداختن به چنین بحثی اینجا نیست. اما آنچه در بحث ما واضح است اینکه توسعه نهادها دهه‌ها اگر نگوییم نسل‌ها زمان می‌برد. از این زاویه، این تقاضای عامه‌پسند که کشورهای در حال توسعه باید نهادهای «استاندارد جهانی» را بی‌درنگ یا حداقل طی ۵ تا ۱۰ سال آینده بپذیرند و گرنه با تنبیهاتی مواجه می‌شوند ظاهراً در تضاد با تجربیات تاریخی کشورهای توسعه‌یافته کنونی است.

نکته مهم دیگر هنگامی ظاهر می‌شود که سطح توسعه نهادی در کشورهای توسعه‌یافته در دوره پیشین و سطح توسعه نهادها را در کشورهای در حال توسعه امروزی مقایسه می‌کنیم. برای مثال در ۱۸۲۰، انگلستان در سطح نسبتاً بالاتر توسعه نسبت به هند امروز قرار داشت (اگر با شاخص ناقص درآمد سرانه اندازه بگیریم) اما انگلستان بسیاری از نهادهای «اساسی» که هند در اختیار دارد را نداشت.^{۳۵} انگلستان حق رأی همگانی (حتی حق رأی همگانی مردان)، بانک مرکزی، مالیات بر درآمد، مسئولیت محدود عمومی، قانون ورشکستگی عمومی، نظام اداری حرفه‌ای، مقررات اوراق بهادار یا حتی حداقل مقررات کار (به استثنای برخی مقررات حداقل و پیاده نشده کار کودکان) را نداشت.

مثال دیگری را در نظر بگیرید: ایتالیا در ۱۸۷۵ سطح توسعه اقتصادی قابل مقایسه با پاکستان امروز را داشت.^{۳۶} اما ایتالیا حق رأی مردان، نظام اداری حرفه‌ای، نظام قضایی حرفه‌ای و حتی نیمه مستقل، بانک مرکزی با حق انتشار انحصاری اسکناس یا قانون رقابت نداشت. اینها نهادهایی هستند که پاکستان برای دهه‌های متمادی داشته است به استثنای وقفه‌های دوره‌ای که

به علت دخالت نظامیان در دموکراسی اتفاق افتاد؛ حتی حق رأی زمانی که مجاز بود همگانی باقی می‌ماند.

به مثال دیگری توجه کنید: ایالات متحده آمریکا در ۱۹۱۳ سطح توسعه اقتصادی مشابه مکزیک کنونی داشت.^{۳۷} زنان هنوز رسماً حق رأی نداشتند و سیاهان و اقلیت‌های قومی در اکثر بخش‌های کشور عملاً محروم از حقوق سیاسی بودند. فقط یک دهه از قانون ورشکستگی فدرال می‌گذشت (۱۸۹۸) و دو دهه از زمانی که کشور حقوق مولفین را به رسمیت شناخت (۱۸۹۱)، نظام بانک مرکزی (کاملاً ناقص) و مالیات بر درآمد به تازگی بوجود آمده بود (۱۹۱۳) و ایجاد قانون رقابت سودمند (قانون کلایتون) یکسال دیگر باید منتظر می‌ماند (۱۹۱۴). همچنین مقررات فدرال درباره معاملات اوراق بهادار یا کار کودکان وجود نداشت و قوانین دولتی اندکی که در این حوزه‌ها وجود داشت کیفیت و ضمانت اجرا نداشت.

اینگونه مقایسه‌ها را می‌توان همچنان ادامه داد. نکته در این است که در روزهای نخست توسعه اقتصادی کشورهای توسعه‌یافته کنونی، ساختارهای نهادی که سرکار داشتند در مقایسه با ساختارهای نهادی موجود در کشورهای در حال توسعه که در سطوح توسعه قابل مقایسه هستند بسیار توسعه‌نیافته بود. نیازی به گفتن نیست که سطح توسعه نهادی در کشورهای توسعه‌یافته کنونی، بسیار عقب‌مانده‌تر از «استانداردهای جهانی» است که به کشورهای در حال توسعه امروزی گفته می‌شود خود را هماهنگ سازید.

۴- نتایج منطقی

نتایج منطقی از این بررسی تاریخی برای کشورهای در حال توسعه امروز چیست؟ اول از همه، این بحث نشان می‌دهد اکثر نهادهایی که در حال حاضر برای توسعه «ضروری» شمرده می‌شوند پس از توسعه اقتصادی در کشورهای توسعه‌یافته کنونی و نه پیش از آن ظاهر شدند. این مسئله اهمیتی ندارد اگر استقرار و اداره نهادها هزینه نداشت. اما در دنیای واقع، این مطالبه که کشورهای در حال توسعه نهادهایی را اقتباس کنند که اکیداً ضروری نیستند هزینه فرصت جدی دارد چون سرمایه‌گذاری منابع در استقرار و اداره این نهادها به این معنا است که منابع را از سایر فعالیت‌های ضروری‌تر منحرف می‌سازد. شگفت‌آور است اقتصاددانان متعلق به جریان اصلی، که علم اقتصاد را بررسی تخصیص «منابع کمیاب» تعریف می‌کنند هنگامی که به منابع انسانی و مالی مورد نیاز برای استقرار و اداره نهادهای پیچیده می‌رسد گو این‌که هیچ کمیابی وجود ندارد.



دوم این‌که حتی وقتی توافق می‌کنیم نهادهای معین «لازم» هستند بایستی در مشخص ساختن شکل دقیقی که می‌گیرند محتاط باشیم. بنابر این اگر توافق داشته باشیم که نظام حقوق مالکیت «خوب» لازم است، هنوز باید بررسی شود در عمل چه چیزی معنا می‌دهد چگونه قانون ورشکستگی باید «طرفدار بدهکار» باشد؟ حمایت از حقوق مخترع در قانون حق اختراع تا چه حد قوی باشد؟ چه وقت باید اصلاحات ارضی وجود داشته باشد؟ و غیره.

سوم این‌که باید پذیرفت توسعه نهادی زمان طولانی می‌برد و این فرایند به بردباری نیاز دارد. با نگاه از این منظر، مهلت پنج تا ده سال «دوران گذار» که در حال حاضر به کشورهای در حال توسعه داده می‌شود تا استانداردهای نهادی خود را به «استاندارد جهانی» برسانند به شدت ناکافی هستند. درخواست از کشورهای در حال توسعه کنونی برای استقرار دامنه گسترده‌ای از نهادهای «استاندارد جهانی» جدید، که بسیاری از آنها واقعاً ضروری نیستند و برخی از آنها فوق‌العاده زیانبار هستند، در دوره‌های کوتاه زمانی منطبق با واقعیات نیست، به ویژه اگر در نظر بگیریم که کشورهای در حال توسعه کنونی، از نظر نهادی پیشرفته‌تر از کشورهای توسعه یافته کنونی در سطوح قابل مقایسه توسعه هستند.

البته منظور این نیست که کشورهای در حال توسعه باید استانداردهای نهادی قرن نوزدهم را بپذیرند. همچنین نباید استدلالات «ما هنوز حاضر نیستیم» که برخی دولت‌های کشورهای در حال توسعه مطرح می‌سازند را بپذیریم. اما روشن است که باید تشخیص دقیق‌تری از میزان سرعتی داشته باشیم که توسعه نهادی می‌تواند در کشورهای در حال توسعه تحقق یابد. حداقل سه مخالفت علیه استدلال من اقامه می‌شود که اینک به آنها می‌پردازیم. نخستین و بدیهی‌ترین مخالفت احتمالی، این استدلال است که کشورهای در حال توسعه باید نهادهای توصیه شده کشورهای توسعه یافته را خواه دوست دارند یا ندارند بپذیرند چون این شیوه‌ای است که جهان طبق آن پیش می‌رود.

در یک سطح، انکار این استدلال دشوار است، حقیقتاً شواهد فراوانی وجود دارد که حتی در عصر کنونی که استعمارگری و پیمان‌های نابرابر، دیگر قابل پذیرش نیستند، کشورهای توسعه یافته می‌توانند نفوذ بی‌شماری بر کشورهای در حال توسعه اعمال کنند. آنها نفوذ دو جانبه مستقیم را از طریق بودجه‌های کمکی و سیاست‌های تجاری اعمال می‌کنند. آنها نفوذ جمعی بر کشورهای در حال توسعه را از طریق کنترل نهادهای مالی بین‌المللی حفظ می‌کنند که کشورهای در حال توسعه به آنها وابسته هستند. کشورهای توسعه یافته نفوذ نامتناسبی در اداره سازمان‌های بین‌المللی مختلف حتی سازمان تجارت جهانی که ظاهراً دمکراتیک است (هر کشور یک رأی)

دارند.^{۳۸} سقوط شوروی که وزنه‌ای در برابر کشورهای توسعه‌یافته بود و مرگ جنبش به اصطلاح عدم تعهد در بین کشورهای در حال توسعه، قدرت چانه‌زنی کشورهای در حال توسعه طی دو دهه گذشته را بیشتر تضعیف کرده‌است.

اما در سطحی دیگر، این استدلال مطرح است که کشورهای در حال توسعه باید از «قواعد جدید» اقتصاد جهانی را پیروی کنند چون این آن چیزی است که کشورهای توسعه یافته و تشکیلات سیاست توسعه بین‌المللی (IDPE) تحت کنترل آنها می‌خواهند. آنچه این جا استدلال می‌کنم این است که دقیقاً این «قواعد جدید» باید تغییر کند. من موافقم که شانس تغییر این قواعد در آینده نزدیک اندک است. اما منظور این نیست که ارزش بحث درباره چگونگی تغییر را ندارند. اگر ما فکر کنیم این قواعد نیاز به تغییر دارند باید بحث شود بهترین شیوه تغییر چیست هر اندازه که شانس این اتفاق می‌خواهد اندک باشد: این مقاله دقیقاً قصد داشت تا با شناسایی قوانینی که کشورهای توسعه یافته کنونی بسط داده‌اند کمکی به این بحث بکند.

دومین مخالفت احتمالی به استدلال من این است که نهادهای توصیه شده از جانب IDPE باید به کشورهای در حال توسعه مستقر شوند چون نهادهای توصیه شده آن چیزی هستند که سرمایه‌گذاران بین‌المللی می‌خواهند. شاید استدلال شود که اهمیتی ندارد کشورهای در حال توسعه این قوانین جدید را دوست دارند یا ندارند یا حتی مایل به تغییر آنها هستند، چون در عصر جهانی‌سازی، سرمایه‌گذاران بین‌المللی صاحب اختیار هستند. به این دلیل، کشورهایی که نهادهای مورد نظر سرمایه‌گذاران بین‌المللی را نپذیرند مورد بی‌اعتنایی قرار گرفته و آسیب خواهند دید. اما این استدلال‌ات ایراداتی دارد.

اول از همه، روشن نیست که آیا سرمایه‌گذاران بین‌المللی لزوماً به نهادهایی که حمایت می‌کنند اهمیتی می‌دهند. برای مثال چین به رغم نداشتن «نهادهای خوب» آنگونه که فعلاً تعریف می‌شوند قادر به جذب مقادیر عظیمی سرمایه خارجی بوده است. این نشان می‌دهد آنچه سرمایه‌گذاران واقعاً می‌خواهند. اغلب متفاوت از چیزی است که آنها مطالبه می‌کنند و یا IDPE می‌گوید آنها می‌خواهند و دمکراسی و حاکمیت قانون بهترین نمونه‌ها در این مورد هستند. بررسی‌ها نشان می‌دهد اکثر متغیرهای نهادی اهمیت بسیار اندکی در تعیین تصمیمات سرمایه‌گذاری بین‌المللی در مقایسه با عواملی مثل اندازه بازار و رشد دارند.^{۳۹}

دوم این که حتی اگر انطباق نهادها با استانداردهای بین‌المللی باعث افزایش سرمایه‌گذاری خارجی شود، چنین سرمایه‌گذاری‌هایی، عنصر اساسی در مکانیزم رشد اکثر کشورها نیست.^{۴۰} به بیان دیگر، ارزش بالقوه یک سیاست یا یک نهاد برای یک کشور باید بیش از هر چیز با آنچه



برای کمک به توسعه درونی انجام می‌دهد تعیین گردد نه با آنچه سرمایه‌گذاران بین‌المللی راجع به آن فکر می‌کنند. درحقیقت همانطور که در بالا دفاع کردم اکثر نهادهایی که در حال حاضر طرفداران چارچوب «حکمرانی خوب» از آنها دفاع می‌کنند ممکن است برای توسعه ضروری نباشند. برخی از آنها شاید حتی به هیچ وجه برای توسعه خوب نباشند (مثلاً حمایت از برخی انواع حقوق مالکیت). برپایی چنین نهادهایی به ویژه اگر هزینه‌های ایجاد و نگهداری آنها را ملاحظه کنیم می‌تواند تأثیر منفی کلی داشته باشد حتی اگر باعث افزایش سرمایه‌گذاری خارجی شود.

سوم این‌که اگر چه «نهادهای خوب» معینی که بواسطه فشارهای بین‌المللی معرفی شده‌اند را بتوان به اجرا گذاشت، احتمال می‌رود نتایج مورد انتظار را به بار نیاورند. احتمال دفاع از این قضیه می‌رود که ما باید از اندازه معینی فشار خارجی در برخی موقعیت‌ها استقبال کنیم زمانی که دولت کشور در حال توسعه در برابر ورود نهادهای معینی مقاومت می‌کند که هزینه قابل تحمل داشته و با هنجارهای سیاسی و فرهنگی جامعه مربوطه سازگاری دارند. اما باید تشخیص دهیم معرفی نهادها در کشورهایی که «حاضر» نیستند، به این معنا است که نهادها خوب عمل نخواهند کرد یا حتی باعث تضعیف اوضاع خواهند شد. همچنین تغییرات نهادی که از بیرون و بدون به اصطلاح «مالکیت محلی» تحمیل می‌شود مشکلاتی بوجود خواهند آورد. اگر این‌گونه است، سرمایه‌گذاران باهوش بین‌المللی تشخیص خواهند داد داشتن نهادهای معین بر روی کاغذ واقعاً به معنای داشتن آنها نیست، بطوری‌که استقرار رسمی نهادهای «استاندارد جهانی» تفاوتی در جذابیت کشور برای سرمایه‌گذاران خارجی ایجاد نمی‌کند.

چهارم، مادامی‌که IDPE قادر به تأثیرگذاری بر شیوه تعریف، تفسیر و ترغیب «نهادهای خوب» می‌باشد، هنوز هم جا برای بحث و مناظره هست که چه سیاست و نهادهایی را باید از کشورهای در حال توسعه درخواست کنیم. استدلال «از هنجار جهانی پیروی کنید یا نابود شوید» فرض می‌کند IDPE بادنمایی است که کورکورانه بادهای احساسات سرمایه‌گذار بین‌المللی را دنبال می‌کند. اما این تشکیلات فعلاً نه تصمیم می‌گیرد کدام سیاست‌ها و نهادها را باید با چه قدرتی پیش ببرد.

سومین مخالفت احتمالی با استدلال من این است که «استاندارد جهانی» برای نهادها، طی قرن گذشته یا این حدودها رشد پیدا کرده است و بنابراین کشورهای در حال توسعه فعلی نباید کشورهای توسعه یافته کنونی ۱۰۰ یا ۱۵۰ سال قبل را به عنوان الگو در نظر بگیرند. من با تمام وجود با این مسئله موافقم. از یک نظر، احمقانه است که خلاف آن بحث کنیم. از

نظر درآمدرانه، هند در سطح توسعه ایالات متحده امریکا در ۱۸۲۰ است.^{۴۱} اما منظور این نیست که هند باید بردگی را دوباره برقرار سازد، حق رأی را حذف کند، نظام اداری را غیرحرفه‌ای کند، مسئولیت محدود تعمیم یافته را حذف کند، بانک مرکزی را بردارد، مالیات بردرآمد را لغو کند، قانون رقابت را برچیند و همانند آن. حقیقتاً ارتقای استاندارد جهانی در نهادها به طرق گوناگون، برای کشورهای در حال توسعه یا حداقل برای اصلاح طلبان آنها خوب بوده است. برخلاف هم‌تایان دیروزی آنها در کشورهای توسعه یافته کنونی، اصلاح طلبان در کشورهای در حال توسعه امروز، مجبور به مبارزه (حداقل نه به آن سختی) با این دیدگاه نیستند که ورود موضوعاتی مثل حق رأی زنان، مالیات بر درآمد، محدودیت ساعات کار و نهادهای رفاه اجتماعی به معنای پایان تمدن است. آنها همچنین، مجبور به اختراع مجدد نهادهای معینی مثل بانک مرکزی و مسئولیت محدود نیستند. منطق پشت آن را اکثر مردم کشورهای توسعه یافته کنونی در زمان‌های گذشته به دشواری درک کردند.

بنابراین، کشورهای در حال توسعه باید از مزایای دیرآمدگان، حداکثر استفاده را بکنند و تلاش کنند تا به بالاترین سطح ممکن توسعه نهادی برسند. اما آنچه من را نگران می‌کند این دیدگاه است که نهادها صرفاً موضوع انتخاب هستند و همه کشورها باید تلاش کنند به بالاترین آستانه «حداقل استاندارد جهانی» همین الان یا حداقل پس از دوره گذار برسند. در حالی که می‌پذیریم کشورهای دیرآمده نباید زمان زیادی را مشابه کشورهای پیشگام در توسعه نهادهای جدید صرف کنند، نباید فراموش کرد که کشورهای توسعه یافته کنونی دهه‌ها و برخی اوقات حتی نسل‌ها طول کشید تا نهادهای معینی را برقرار سازند.

نهادهایی که نیاز به آنها از مدت‌ها قبل تشخیص داده شده بود؛ معمولاً چند دهه دیگر طول کشید تا با بهبود نظام اداری، مسدود کردن راه گریز از قانون و تقویت ضمانت اجرا، به خوبی به اجرا درآیند. علاوه بر این نباید فراموش کرد وقتی کشورهای در حال توسعه امروز را با کشورهای توسعه یافته کنونی در زمان‌های گذشته مقایسه می‌کنیم، آنها استانداردهای بالای توسعه نهادی داشته‌اند که در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ قابلیت پشتیبانی از نرخ‌های بالای رشد اقتصادی نسبت به آنچه امروز می‌بینیم را به اثبات رساندند.^{۴۲} به این ترتیب شاید قابل قبول نباشد از آنها درخواست کنیم کیفیت نهادهای خود را در یک دوره زمانی کوتاه به طور خارق‌العاده بالا ببرند.

اشارات پایانی

این مقاله نشان داد بسته سیاستی فعلاً پرترفدار «اصلاح حکمرانی» و «توسعه نهادی»



نیازمند بازنگری جدی است. تجربیات تاریخی کشورهای توسعه یافته کنونی نشان می دهد چگونه برخی نهادها که بدیهی می انگاریم (حتی برای کشورهای در حال توسعه امروز) محصول فرایندهای طولانی توسعه نهادی هستند که مستلزم مبارزات سیاسی، جنگ های ایدئولوژیک و اصلاحات حقوقی است. در حالی که نسخه برداری نهادی اغلب ممکن و مطلوب است، نهادها غالباً چیزهایی نیستند که هر کشوری بدون ملاحظه شرایطش به آسانی بتواند نسخه برداری کند و بنابراین توصیه های توسعه نهادی بایستی با احتیاط فراوان صورت گیرد.

در صورتی که تغییر نگرش کاملی در بین طرفداران دستور کار «حکمرانی خوب» به شکل کنونی آن صورت نگیرد، فشار برای نهادهای «استاندارد جهانی» در بهترین حالت به هیچ وجه کارایی لازم برای حل مسئله توسعه نیافتگی اکثر کشورهای در حال توسعه را نداشته و در بدترین حالت به توسعه آنها آسیب می رساند.

پی نوشت ها:

- ۱- International Development Policy Establishment (IDPE)
- ۲- مهمترین نمونه، گزارش بانک جهانی در ۲۰۰۲ است.
- ۳- Governance-related Conditionality
- ۴- برای مروری بر این بررسی ها آرون ۲۰۰۰ را ببینید.
- ۵- کاپور و وب ۲۰۰۰.
- ۶- Best Practice Institutions
- ۷- Spontaneous Institutional Evolution
- ۸- برای مروری مختصر باردان ۱۹۹۳ را ببینید.
- ۹- گاراتی و کارنس ۲۰۰۰، ص ۴۷۲.
- ۱۰- کیندلبرگر ۱۹۸۴، صص ۶۱-۱۶۰ در مورد انگلستان و صص ۹-۱۶۸ را در مورد فرانسه ببینید.
- ۱۱- فینر ۱۹۸۹.
- ۱۲- Spoils System
- ۱۳- فوختواگنر ۱۹۷۰، ص ۴۵.
- ۱۴- کلارک ۱۹۹۶، ص ۵۴.
- ۱۵- بلاک بورن ۱۹۹۷، ص ۳۸۴.
- ۱۶- Intellectual Property Rights
- ۱۷- اصطلاح «ناقص» را داخل گیومه گذاشتم چون آنچه ناقص است تا حدودی به نقطه نظر افراد بستگی دارد. برای مثال برخی مردم معتقدند حق اختراع برای مواد شیمیایی و دارویی اشتباه است در حالی که گروهی دیگر آن را مطلوب می دانند.

- ۱۸- مواد شیمیایی تا ۱۹۶۷ در آلمان غربی، ۱۹۶۸ در کشورهای اسکاندیناوی، ۱۹۷۶ در ژاپن، ۱۹۷۸ در سوئیس و ۱۹۹۲ در اسپانیا قابل ثبت و حق اختراع نبود. محصولات دارویی تا ۱۹۶۷ در آلمان غربی و فرانسه، ۱۹۷۹ در ایتالیا و ۱۹۹۲ در اسپانیا قابل ثبت اختراع نبود. محصولات شیمیایی همچنین تا دهه ۱۹۹۰ در کانادا قابل ثبت اختراع نبود، برای جزئیات به پاتل، ۱۹۸۹ ص ۹۸۰ نگاه کنید.
- ۱۹- شیف (۱۹۷۱).
- ۲۰- شیف (۱۹۷۱، ص ۸۵) نقل می‌کند قانون حق اختراع ۱۸۸۸ فقط «اختراعاتی که قابل نشان دادن با مدل‌های مکانیکی بود» را حمایت می‌کرد.
- ۲۱- پاتل (۱۹۸۹، ص ۹۸۰).
- ۲۲- گرافتس (۲۰۰۰، ص ۵).
- ۲۳- کیندلبرگر (۱۹۸۴).
- ۲۴- اتک و پاسل (۱۹۹۴، ص ۱۰۳).
- ۲۵- بروگان (۱۹۸۵، ص ۵۲۳).

۲۶- Lender-of-Last-Resort

- ۲۷- چانگ (۲۰۰۰). این خط فکری بود که فردریک فون هایک در پیش گرفت زمانی که پیشنهاد داد بانک‌های مرکزی را کنار بگذارد و از رقابت آزاد بین بانک‌های ناشر اسکناس دفاع کرد.
- ۲۸- نقل شده از کیندلبرگر (۱۹۹۶، ص ۱۴۶). منبع اصلی عبارتست از ایچ اسپنسر «دولتی که با پول و بانک‌ها ور می‌رود» در مجموعه مقالات: علمی، سیاسی و سوداگری (لندن، ویلیام و نورث گیت، (۱۸۹۱)، جلد ۳، ص ۳۵۴.
- ۲۹- کوکران و میلر (۱۹۴۲، ص ۲۹۵).
- ۳۰- بروگان (۱۹۸۵، ص ۴۷۷). عالیترین شاهد، ماجرای چارلز میچل رئیس نشنال سیتی بانک و مدیر فدرال رزرو بانک نیویورک بود. میچل در تلاش برای حداقل کردن خسارت وارده بر فعالیت‌های سفته‌بازی خود در آستانه بحران بزرگ، بر هیئت فدرال رزرو فشار وارد کرد تا سیاست انقباض پولی اعلام شده در اوایل ۱۹۳۹ را برعکس سازد (بروگان، ۱۹۸۵، صص ۶-۵۲۵).
- ۳۱- بیان شده در کوکران و میلر (۱۹۴۲، ص ۴۸).
- ۳۲- بلاک بورن (۱۹۹۷، صص ۷-۳۴۶).
- ۳۳- ذکر شده در گاراتی و کارنس (۲۰۰۰، ص ۶۰۷).
- ۳۴- جدول ۳-۶ چانگ (۲۰۰۲) را برای جزئیات بیشتر ببینید.
- ۳۵- در ۱۸۲۰، درآمد سرانه انگلستان به دلار ۱۹۹۰، ۱۷۵۶ دلار در مقایسه با دلار هند در ۱۹۹۲ بود. داده‌ها از مدیسون ۱۹۹۵ به‌دست آمده‌اند.
- ۳۶- در ۱۸۷۵، درآمد سرانه ایتالیا به دلار ۱۹۹۰، ۱۵۱۶ دلار در مقایسه با ۱۶۴۲ دلار پاکستان در ۱۹۹۲ بود. داده‌ها از مدیسون ۱۹۹۵ به‌دست آمده‌اند.
- ۳۷- در ۱۹۱۳، درآمد سرانه ایالات متحده آمریکا به دلار ۱۹۹۰، ۵۰۳۲ دلار در مقایسه با ۵۰۹۸ دلار مکزیک در ۱۹۹۲ بود. داده‌ها از مدیسون ۱۹۹۵ به‌دست آمده‌اند.
- ۳۸- فصول ۱۲ و ۱۳ کتاب حاضر را برای بحث بیشتر درباره کارکرد سازمان بازرگانی جهانی ببینید.
- ۳۹- چانگ (۱۹۹۸).
- ۴۰- فصل ۱۲، بخش ۴ این کتاب را ببینید.
- ۴۱- در ۱۸۲۰، درآمد سرانه ایالات متحده آمریکا به دلار ۱۹۹۰، ۱۲۸۷ دلار در مقایسه با ۱۳۴۸ دلار هند در ۱۹۹۲ بود. داده‌ها از مدیسون ۱۹۹۵ به‌دست آمده‌اند.
- ۴۲- کشورهای درحال توسعه برحسب درآمد سرانه ۳٪ طی دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ رشد کردند، در حالی که طی دو دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ نصف آن نرخ (۱/۵ درصد) رشد کردند. توجه دارید حتی این ۱/۵٪ میانگین به حدود ۱٪ یا کمتر خواهد رسید اگر چین و هند را حذف کنیم که از توصیه‌های ارتدوکس پیروی نکردند اما در سال‌های اخیر به سرعت رشد کردند. طی ۲۰ سال گذشته، اقتصاد کشورهای جنوب صحرای افریقا تنزل کرده است (با نرخ حدود ۰/۷٪- در سال نسبت به ۲٪ پیش از آن)، در حالی که امریکای لاتین گرفتار رکود بود (۰/۰۶ رشد نسبت به ۳/۱٪ قبل از آن). وضعیت در کشورهای سابق کمونیستی حتی بدتر است که اکثر آنها کاهش خارق‌العاده استاندارد زندگی پس از سقوط کمونیسم را تجربه نمودند در برخی از این کشورها درآمد سرانه هنوز نصف دوران کمونیستی است. چانگ (۲۰۰۲، فصل ۴) را برای جزئیات بیشتر ببینید.

منابع:

- Aron, J, 2000, "Growth and Institutions: A Review of the Evidence", *The World Bank Research Observer*, Vol.15, No.1.
- Atack, J. and Passell, P., 1994, *A New Economic View of American History*, 2nd ed., New York, Norton.
- Bardhan, P., 1993, "Symposium on Democracy and Development", *Journal of Economic Perspectives*, Vol.7, No.3.
- Blackbourn, D., 1997, *The Fontana History of Germany, 1780-1980*, London, Fontana Press.
- Brogan, H., 1985, *The Penguin History of the United States of America*, London, Penguin.
- Chang, H-J, 1998, "Globalisation, Transnational Corporations, and Economic Development" in D. Baker, G. Epstein and R. Pollin, 1998, eds, *Globalisation and Progressive Economic Policy*, Cambridge, Cambridge University Press.
- _____, 2000, "The Hazard of Moral Hazard – Untangling the Asian Crisis", *World Development*, Vol. 28, No.4.
- _____, 2002, *Kicking Away the Ladder-Development Strategy in Historical Perspective*, London, Anthem Press.
- Clark, M, 1996, *Modern Italy, 1871-1995*, 2nd ed., London and New York, Longman.
- Cochran, T. and Miller, W., 1942, *The Age of Enterprise: A Social History of Industrial America*, New York, The Macmillan Company.
- Crafts, N, 2000, "Institutional Quality and European Development before and after the Industrial Revolution", a paper prepared for World Bank Summer Research Workshop on Market Institutions, 17-19 July, 2000, Washington, DC.
- Feuchtwanger, E., 1970, *Prussia: Myth and Reality – The Role of Prussia in German History*, London, Oswald Wolff.
- Finer, S., 1989, "Patronage and Public Service in Britain and America" in A Heidenheimer et al., 1989, eds, *Political Corruption: A Handbook*, New Brunswick, Transaction Publishers.
- Garraty, J. and Carnes, M., 2000, *The American Nation- A History of the United States*, 10th, edition, New York, Addison Wesley Longman.
- Kapur, D. and Webber, R., 2000, "Governance-related Conditionality of the IFI's", G-24 Discussion Paper Series, No.6, Geneva, UNCTAD.
- Kindleberger, C., 1984, *A Financial History of Western Europe*, Oxford, Oxford University Press.
- _____, 1996, *Manias, Panics, and Crashes, 3rd edition*, London and Basingstoke, Macmillan.
- Maddison, A., 1995, *Monitoring the World Economy*, Paris, OECD.
- Machlup, F. and Penrose, E., 1950, "The Patent Controversy in the Nineteenth Century", *Journal of Economic History*, Vol. 10, No.1.
- Patel, S., 1989, "Intellectual Property Rights in the Uruguay Round-A Disaster for the South?", *Economic and Political Weekly*, 6 May 1989.
- Schiff, E., 1971, *Industrialisation Without National Patents – the Netherlands, 1869-1912 and Switzerland, 1850-1907*, Princeton, Princeton University Press.
- World Bank, 2002, *World Development Report 2002- Building Institutions for markets*, New York, Oxford University Press.